

جایگاه مخاطب در سخنوری

دکتر محمد مهدی ناصح

عضو هیات علمی دانشگاه مشهد

حسن بساک

چکیده

در فن سخنوری، دو رکن مهم سخنور و مستمع حضور دارند. توجه سخنور به احوال مخاطب و میزان همت، ظرفیت شأن و حال و مقام او و نظایر آن هدف اصلی سخن را که تأثیر بر مستمع است دو چندان می‌سازد.

این موضوع مورد توجه سخنوران و شاعران فارسی گوی قرار گرفته و به صورت‌های مختلف به آن اشاره کرده‌اند.

در این مقاله، پس از طرح مبحث سخنوری و ماهیت بلاغت، به موارد گوناگونی از جلوه‌های سخن و نقش مخاطب در آن پرداخته شده و برای هر مورد، نمونه‌هایی از آثار بزرگان و شاعران ایران، بویژه، جلال‌الدین مولوی به عنوان مثال آورده می‌شود و از این رهگذر، رهنمودهایی برای سخنوران و حتی مخاطبان فراهم می‌آید که وظایف متقابل سخنور و مستمع از آن جمله است.

کلید واژه‌ها: سخنوری، مخاطب، مستمع، ستیزندگان سخن، کلام



بلاغت کلام

سخن استوار و مؤثر، سخنی است که علاوه بر پختگی و آراستگی، متناسب با وضع و حال و موقعیت شنونده ادا شود. تنها چنین سخنی است که می تواند شنونده را به کاری وادار سازد یا از کاری باز دارد و موجبات تهییج یا تسکین او را فراهم آورد: «وقتی کلام گوینده مناسب باشد با مقتضای حال، درازدهان و عقول تصرف می کند و بر عواطف و خیالات شنوندگان غلبه می یابد و چنین کلام را به بلاغت موصوف می دارند که آنچه سحر بیان خوانده می شود حاصل آن است، یعنی تأثیر در نفوس»^(۱).

«بلاغت» در لغت، به معنی «رسیدن به غایت» و در اصطلاح به معنی «به غایت رسیدن زبان آوری» و «چیرگی در کلام» و «شیوا سخنی» است و در دانش ادبی، آن را «مطابقت کلام با مقتضای حال» می دانند که مستقیماً به احوال مخاطب مربوط می شود.^(۲) بنابراین، در علم معانی که از ویژگیهای سخن بلیغ سخن می رود، در حقیقت، یک طرف قضیه گوینده است و طرف دیگر مخاطب یا شنونده و قسمت مهم علم معانی مربوط است به احوال شنونده یا مخاطب.

سخنور توانا گوینده یا نویسنده ای است که با درک درست از حال و مقام و شأن شنونده و به تناسب حال مخاطب، از سبک و شیوه ای خاص برای سخن گفتن سود جوید تا بیشترین تأثیر را بر شنونده بگذارد. چنین سخنی را «سخن بلیغ» می نامیم.

اهمیت مستمع در سخنوری

سخن گفتن بدون در نظر گرفتن جایگاه مخاطب، معنا و مفهوم خود را از دست می دهد. موفقیت و عدم موفقیت گوینده در امر سخنوری، بیش از هر چیز به داشتن شنوندگانی جدی و با انگیزه و پر نشاط وابسته است. چنین مستمعانی در توفیق سخنور تأثیری بسزا دارند، چنان که گویی به جسم سخن و کالبد سخنور، روح می دمند. در امثال آمده است: «مستمع، صاحب سخن را بر سر کار آورد.»^(۳)

۱- عبدالحسین زرین کوب، شعر بی نقاب، ص ۶۶.

۲- احمد هاشمی یک، جواهر البلاغه فی المعانی والبیان والبدیع، صص ۳۳ و ۳۲. البلاغه فی اللغة (الوصول و الانتهاء) یقال بلغ فلان مراده - اذا وصل الیه و همچنین رک: جرجانی، علی بن محمد بن علی، التعریفات، تحقیق ابراهیم البیاری، دارالکتب العربی،

۳- علی اکبر دهخدا، امثال وحکم، ج ۴، ص ۱۷۰۸.

بیروت، ۱۴۰۵ ق، ذیل واژه بلاغت.



حکیم نظامی، این ضرورت را نیک دریافته و شرط اول سخن‌گویی را وجود مخاطبی خریدار گوهر سخن می‌داند:

سخن را نپوشنده باید نخست
گهر بی خریدار ناید درست (۱)

مولوی نیز با تمثیلاتی روشنگر، اهمیت و تأثیر مستمع را در ایجاد شور و حرارت در سخنگو، به یاد می‌آورد:

جذب سمع است ار کسی را خوش لبی است
گرمی و جد معلم از صبی است
چنگی را کاو نواز د بیست و چار
چون نیابد گوش گردد چنگ، بار
نه حراره یادش آید نه غزل

نه ده انگشتش بجنب در عمل (۲)

وی سخن را به «شیر پستان جان» مانند می‌کند که برای روان شدن آن به کشنده نیاز است؛ شنونده‌ای تشنه و جوینده که در کالبد گوینده، جان می‌دمد:

این سخن شیر است در پستان جان
بی‌کشنده خوش نمی‌گردد روان
مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ از مرده بود، گوینده شد (۳)

از نظر او چنین شنونده مشتاق و با نشاطی قادر است حتی گنگ و لال را نیز به سخن گفتن وادارد:

مستمع چون تازه آمد بی ملال
صد زبان گردد به گفتن گنگ و لال (۴)

مولوی، حتی انزال وحی را بدون وجود گوشه‌هایی شنوای پیام آسمانی، بی‌فایده می‌داند، همان‌گونه که زیبای آفرینش نیز بدون وجود چشمه‌هایی صنع بین، معنا و مفهوم خود را از دست می‌دهد:

گر نبود گوشه‌های غیب گیر
وحی ناوردی ز گردون یک بشیر
ور نبود دیده‌های صنع بین
نه فلک گشتی، نه خندیدی زمین (۵)

۲- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴- همان.

۱- نظامی گنجوی، اقبال نامه، ص ۲۸۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۳۶۷.



بنابراین، همان گونه که چشم اندازهای زیبا در صورت وجود دیده‌های بینا معنا پیدا می‌کند، سخن و آواز خوش نیز تنها با وجود گوش‌هایی شنوا مفهوم می‌یابد:

هرچه را خوب و خوش و زیبا کنند از برای دیدهٔ بینا کنند
کی بود آواز لحن و زیر و بم از برای گوش بی‌حس اصم^(۱)

وظایف سخنور در برابر مستمعان

مخاطب شناسی در کار سخنوری و نویسندگی از اهمیتی بسزا برخوردار است و تنها زمانی حق سخن را می‌توان ادا شده دانست که سخنور با شناخت جایگاه سخن و توجه به این که «هر سخن جایی (وقتی) و هر نکته مقامی دارد»^(۲)، مقصود خویش را با رساترین کلمات و متناسب با فهم مخاطب ادا کند. «ابراهیم امام» می‌گوید: «تو را همین قدر از حظ و بهرهٔ بلاغت بس است که گوینده نیک بفهماند شنونده را و شنونده نیک دریابد سخن گوینده را».^(۳)

۱- سخن گفتن در حد فهم مستمع

توانایی سخن گفتن رسا و در خور فهم مستمع از چنان اهمیتی برخوردار است که حضرت موسی (ع) برای انجام شایستهٔ رسالت خویش، از درگاه خداوند، خواستار چنین توفیقی می‌شود: «ربِّ اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی، یفقهوا قولی»^(۴)، نیایشی پر معنا و ژرف که خواستهٔ قلبی همه خطیبان و سخنرانان متعهد نیز هست و پیش از ادای کلام، بر زبان بسیاری از آنان جاری می‌گردد.

در حدیثی منسوب به پیامبر اکرم (ص) بر این نکته تأکید می‌شود که گوینده باید دانش و حکمت را به قدر وسع فکری و بینش و بصیرت شنونده بیان کند و همت و ارادهٔ مستمعان را مد نظر داشته باشد: «انَّ اللهَ یلقنُ الحکمةَ علی لسان الواعظینَ بقدر همم



۲- حافظ، دیوان، ص ۸۵

۱- همان، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳- دکتر محمد جواد نصیری، معیارالبلاغه به ضمیمه ترجمه الصناعتین (تصنیف ابو هلال عسکری)، ص ۹۲.

۴- خداوند شرح صدرم عطا فرما و کار مرا آسان گردان و عقده از زبانم بگشا تا مردم سختم را نیکو فهم کنند و خوش بپذیرند. (آیات ۲۵ الی ۲۸ سوره طه).

المستمعین»^(۱). مولوی با در نظر داشتن همین توصیه مهم چنین می‌سراید:

هر محدّث را خسان باذل کنند حرفش ار عالی بود نازل کنند
زان که قدر مستمع آید نبا بر قد خواجه بُرد درزی قبا^(۲)

گوینده بلیغ و دانا به تناسب درک و فهم مستمعان، از سبک و شیوه‌ای خاص برای سخن گفتن سود می‌جوید. وی در برابر شنونده سخن‌شناس و دانا، عالمانه و ادیبانه سخن آغاز می‌کند و در سخن گفتن با مستمع عامی و کسی که از فنون ادب و دانش بی‌بهره است، ساده و درخور فهم او سخن می‌گوید و از ایراد سخنانی که بیان و توضیح آن در حدّ فهم شنونده نیست خودداری می‌کند:

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست^(۳)

به این نکته نیز باید توجه کرد که گاه، مطالبی مهم و مشکل را می‌توان با زبانی ساده و روشن بیان کرد، به طوری که فهم آن برای مستمعان عامی نیز ممکن گردد. در واقع، اوج هنر سخنور در این است که بتواند با برگزیدن شیوه‌ای مناسب و گاه استفاده از حکایات و تمثیلات، مطالبی دشوار را با رسایی و درخور فهم همگان مطرح سازد، چنان که تمثیلاتی که در انجیل کنونی موجود است و نیز حکایات و قصص مندرج در قرآن کریم، در حقیقت مطالب و آموزه‌های بلند عقیدتی و اخلاقی و تربیتی را برای همگان قابل فهم ساخته است.

مولوی نیز از این روش سود می‌جوید و مطالب بسیار دشوار و دیرباب عرفانی را در قالب حکایاتی برگرفته از فرهنگ عامّه، برای همگان قابل درک می‌سازد. به طور کلی هرچه فاصله گوینده و شنونده کمتر شود، درجه توفیق سخنور بیشتر می‌شود. سعدی شیرازی در گلستان، بسیاری از روایات و حکایات را به عنوان تجربیات شخصی، نقل می‌کند، به طوری که سبک نوشته او به سفرنامه نویسی و یا خاطره نویسی نزدیک می‌شود و همین امر، صمیمیتی خاص بین او و مخاطبانش به وجود می‌آورد.

علاوه برگزینش شیوه‌ای مناسب و درخور، باید همواره فهم و ظرفیت فکری مستمع را نیز در نظر داشت و سخن را تا جایی ادامه داد که از درک مخاطب خارج نباشد. مولوی

۱- المنهج القوی، ج ۶، ص ۱۷۹ (به نقل از: احادیث مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۹۸).

۲- سعدی، کلیات، ص ۴۵۳.

۳- مولوی، مثنوی، ج ۳، ص ۳۴۵.



در مثنوی، این نکته را خطاب به خویشان یادآوری می‌کند:
 بعد از این، باریک خواهد شد سخن کم کن آتش؛ هیزمش افزون مکن
 تا نجوشد دیگهای خرد زود دیگ ادراکات خُرد است و فرود^(۱)
 شناسایی شایستگی‌ها و قابلیت‌های مستمعان، از وظایف سخنور آگاه است که این
 خود پاسداشت مقام سخن نیز می‌باشد:

هر سخن گوشی و هر می ساغری دارد جدا

شربت سی مرغ نتوان در گلوی مور ریخت^(۲)
 گاه، سخن آن قدر باریک و مطلب آن چنان دشوار و دیرباب و رازگونه است که تنها
 مستمعی آگاه و محرم می‌طلبد. در چنین مواردی، سخنور دست به گزینش مستمع
 می‌زند و در مقابل شنوندگان عامی یا گوشهای نامحرم، سکوت پیشه می‌کند:
 در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام^(۳)

۲-گزیده سخن گفتن و رعایت حال مستمع

گوینده هوشمند باید حدّ و اندازه سخن را نگاه دارد، از پرگویی بپرهیزد و با در نظر
 داشتن حالات چهره و رفتار شنونده، به تأثیر یا عدم تأثیر سخنان خود در او پی ببرد و در
 صورت یافتن نشانه‌های خستگی و ملال در وجود مستمع، سخنان خود را به شیوایی به
 پایان آورد؛ چرا که ادامه سخن، در چنین مواردی، کاری بیهوده و ملال آور است:
 مستمع خفته است؛ کوتاه کن خطاب ای خطیب، این نقش کم کن تو بر آب^(۴)
 از نظر نظامی، بدترین ناسزاها نزد سخنور هوشیار آن است که شنونده از او بخواهد
 تا سخنش را کوتاه سازد:

تو را بسیار گفتن گر سلیم است «مگو بسیار» دشنامی عظیم است^(۵)



۲- صائب تبریزی، دیوان، ج ۱، ص ۴۰۱.

۴- همان، ج ۲، ص ۳۴۲.

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۲۷۵.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳.

۵- نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، ص ۳۰.

وظایف مستمعان در برابر سخنور

ترقی پایه سخن در گرو همراهی سخنور و مستمع است. نظامی معتقد است که شنونده خوب بودن همچون توانایی در سخنوری، توفیقی الهی است و به همین دلیل، برای به نتیجه رسیدن سخنانی که سخنور، با عنایات خداوند، بخردانه و سنجیده بر زبان رانده است، برای مخاطب نیز آرزوی توفیق خوب شنیدن یا خوب خواندن و نیک دریافتن می‌کند:

| | |
|---------------------------------|--|
| من آن گفته‌ام کآن چنان، کس نگفت | تو آن کن که آن نیز نتوان نهفت |
| به گفتن، مرا عقل توفیق داد | به خواندن تو را نیز توفیق باد |
| چو توفیق ما هر دو همره شود | سخن را یکی پایه در ده شود ^(۱) |

۱- شنیدن، مقدمه سخن گفتن

پیش از هر چیز، توجه به این نکته ضروری است که شنیدن، مقدمه سخن گفتن است و همان طور که کودک پیش از آغاز سخن گفتن، خاموش است و تنها گوش می‌دهد و یاد می‌گیرد، کسی هم که قصد گام نهادن در میدان سخنوری دارد، نخست باید بیاموزد که شنونده‌ای خوب باشد و آن گاه سخن بگوید:

| | |
|-------------------------------|--|
| لقمه و نکته است کامل را حلال | تو نه‌ای کامل؛ مخور؛ می‌باش لال |
| کودک اول، چون بزاید شیر نوش | مدتی خاموش باشد، جمله گوش |
| مدتی می‌بایدش لب دوختن | از سخن، تا او سخن آموختن |
| ور نباشد گوش و «تی تی» می‌کند | خویشتن را گنگ گیتی می‌کند ^(۲) |

از نظر مولانا، دلیل آن که شنیدن، شرط لازم برای گفتن به شمار می‌آید این است که شخص ناشنوا، با وجود داشتن زبان، توان و یارای سخن ندارد:

| | |
|----------------------------|---|
| کز اصلی کش نبُد ز آغاز گوش | لال باشد، کی کند در نطق، جوش |
| زان که اول سمع باید نطق را | سوی منطق از ره سمع، اندر آ ^(۳) |

۱- نظامی گنجوی، اقبال نامه، ص ۳۵.

۲- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۰۰، در فراگیری زبانهای بیگانه نیز، گوش فرا دادن دقیق (Listening) به منظور کسب مهارت لازم برای تکلم (Speaking)، ضروری و از تکنیک‌های مهم آموزشی می‌باشد.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۰۱.



۲- خلوص و صفای باطن

مولوی، خلوص و پاکی دل را شرط اصلی برای یک مستمع خوب می‌داند و شنیدن سخنان حکمت‌آمیز را تنها در صورتی مفید و مؤثر ارزیابی می‌کند که مستمع، وجود خویشتن را به این خصلت بیاراید تا در پناه آن، از افسون دیوان و سوسه‌گر درمان باشد:

پس کلام پاک در دل‌های کور می‌نپاید؛ می‌رود تا اصل نور
و آن فسون دیو در دل‌های کژ می‌رود چون کفش کژ در پای کژ
گرچه حکمت را به تکرار آوری چون تو ناهلی، شود از تو بری^(۱)

۳- سخت‌کوشی و خستگی‌ناپذیری

ابوهلال عسگری، ضمن بحث بلاغت در سخن گفتن، از بلاغت در شنیدن نیز یاد می‌کند و معتقد است که: علاوه بر تلاش‌گوينده برای ابلاغ تمام و کمال معنی، شنونده نیز باید برای دریافت مقصود گوينده تلاش کند، به طوری که بتواند معانی را نیک دریابد. او این ویژگی را «بلاغت در استماع» می‌داند و می‌گوید: «مسلم است وقتی شنونده خوب گوش ندهد، به معنایی که خطاب به اوست، واقف نمی‌شود و حسن استماع شنونده به شخص بلیغ در فهماندن معنای کلام کمک می‌کند».^(۲)

خستگی‌ناپذیری مستمع سبب می‌شود تا سخنی را که متوجه نشده یا با طرز فکر او همخوانی ندارد عجولانه رد نکند و بارها آن را بشنود یا بخواند و تجزیه و تحلیل کند. مولوی مستمعی را می‌پسندد که سراپا شور و شوق باشد تا گفتنی‌ها و نکات باریکی را که مستلزم توضیح و تکرار است باز گوید. او براین باور است که اگر حتی یک مستمع ملول در میان جمع باشد، ابلاغ پیام با مشکل مواجه خواهد شد:

بر ملولان این، مکرر کردن است نزد من عمر مکرر بردن است
شمع از برق مکرر بر شود خاک از تاب مکرر زر شود
گر هزاران طالبند و یک ملول از رسالت باز می‌ماند رسول^(۳)

۱- همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲- دکتر محمدجواد نصیری، معیارالبلاغه به ضمیمه ترجمه الشناعتین، ص ۹۲.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۲۰۵.

مولوی معتقد است که شنونده باید از نشاط و خستگی ناپذیری برخوردار باشد و همچون اسرافیل، نفسی زندگی بخش داشته باشد. او تنها چنین مستمعانی را شایسته رازگویی رسولان ضمیر می‌داند:

این رسولان ضمیر رازگو مستمع خواهند اسرافیل خو^(۱)

۴- حفظ اسرار و رازداری

مستمع باید تا آن حد قابل اعتماد باشد که گوینده بتواند ناگفتنی‌ها و سخنان رازگونه‌ای را بیان کند؛ حافظ می‌گوید:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد^(۲)

سخن گفتن همچون کاشتن بذر است و سخن شنیدن بسان درو کردن؛ از این رو باید برداشت محصول - چنان که باید و شاید - با نهایت دقت صورت گیرد تا حرمت سخن پاس داشته شود. سعدی روی سخن را با صاحب‌دلان می‌داند که محرم اسرارند:

سخن را روی در صاحب‌دلان است نگویند از حرم‌الآبه محرم^(۳)

مخاطبان نامناسب

اگرچه مستمع می‌تواند در به ذوق و شوق آوردن گوینده تأثیری اساسی داشته باشد، ولیکن، عده‌ای از شنوندگان بی‌ذوق و نادان و نامحرم و ستیزه‌جو هستند که هریک به تناسب ناهنجاری خود، راه سخنور را ناهموار می‌سازند، آن چنان که می‌توان گفت این گونه افراد انگیزه و اراده گوینده را نیز نابود می‌سازند.

مولوی چنین شنوندگانی را که سخنانش را ادراک نمی‌کنند و بی‌هیچ اعتقادی در مجلس و عطف حاضر می‌شوند تا خرده‌گیری کنند، راهزنانی می‌نامد که راه سخن را بر او می‌بندند و مریدان و حاضران را از توجه به سخن وی باز می‌دارند:

۱- همان.

۲- حافظ، دیوان، ص ۲۶، وی در غزلی دیگر می‌گوید:

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور با بار آشنا سخن آشنا بگو (همان، ص ۲۶۱)

۳- کلیات سعدی، ص ۱۰۸۷.



ای دریغا رهزنان بنشسته‌اند صد گره زیر زبانم بسته‌اند پای بسته چون رَوَد خوش راهوار؟ بس گران بندی است او؛ معذور دار^(۱) حکایت زاغ و موش در «کلیله و دمنه» نیز تأثیر بی‌توجهی مستمع را نسبت به گوینده به خوبی ترسیم می‌کند: «زاهد پرسید که از کجا می‌آیی و قصد کجا می‌داری؟ او مردی بود جهان گشته و گرم و سرد روزگار چشیده. درآمد و هرچه از اعاجیب عالم پیش چشم داشت باز می‌گفت. و زاهد در اثنای مفاوضت او، هر ساعت، دست بر هم می‌زد تا موشان را برماند. میهمان در خشم شد و گفت: سخنی می‌گویم و تو دست بر هم می‌زنی! با من مسخرگی می‌کنی؟ زاهد عذر خواست»^(۲).

در این جا، با توجه به شواهد و اشاراتی که در ادب فارسی آمده است، به چند گروه از مستمعان نامناسب اشاره می‌کنیم:

۱- مستمع نادان

از نظر ناصر خسرو، مستمعان نادان کسانی هستند که از شنیدن کلام خوب و ارزشمند دوری می‌جویند و به سخنان سرگرم‌کننده - اما بی‌فایده - گوش می‌سپارند. او ارزش این گروه مستمعان را به هیچ می‌انگارد و سخنور را از هم سخن شدن با آنان برحذر می‌دارد:

دانا به سخن‌های خوش و خوب شود شاد

نادان به سرود و غزل و مطرب و قوال

آن را که به بیهوده سخن شاد شود جاننش

بفروش به یک دسته خس ترّه به بقال^(۳)

ناصر خسرو، از دیدگاه تربیتی، موضوع تبلیغ و وعظ را برای این افراد بیهوده می‌داند و معتقد است که: گوینده سخن شناس نباید برای شنوندگان جاهل و دور از ادب و انسانیت سخن بگوید؛ زیرا جز هدر دادن وقت خویش و ضایع کردن مقام سخن، طرفی بر نخواهد بست:

۱- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲- ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، ص ۱۵۸.

۳- ناصر خسرو، دیوان، ص ۲۵۵.



مرد هشیار سخن دان چه سخن گوید
 که برد حجت بیهوده سوی جاهل؟
 نکند با سفها مرد، سخن ضایع
 مولوی نیز دل شنوندگان نادان و پندانیوش را به زمین بی حاصل و شوره زار تشبیه می کند که تخم پند و اندرز در آن هیچ ثمری به بار نخواهد آورد:

بس وصیّت کرد و تخم وعظ کاشت
 چون زمینشان شوره بُد، سودی نداشت
 گرچه ناصح را بود صد داعیه
 پند را اذنی بسباید واعیه
 تو به صد تلطیف، پندش می دهی
 او ز پندت، می کند پهلو تهی^(۱)

پیدا است که سخن گفتن با چنین شنوندگانی نادان که به هیچ زبان و با هیچ شیوه بیانی نمی توان بر آنان تأثیر گذاشت، کاری بی فایده خواهد بود.

صائب نیز سخن گفتن با نادانان را همچون تلف کردن آب حیات در شوره زار می داند:

سخن به مردم فهمیده عرض کن صائب
 به شوره زار مکن صرف، آب حیوان را^(۲)
 او در تمثیلی زیبا چنین می گوید:

با سبک مغزان تن پرور، سخن بی فایده است

از قبول نقش، کاغذ را ست مانع، روی چرب^(۳)
 سخن سرای گنجه، یک شنونده خردمند را بهتر از صدها مستمع نادان می داند:

نیوشنده یک تن که بخرد بود
 ز نابخردان بهتر از صد بود^(۴)

سعدی، در حکایتی خواندنی، از شنونده ای با احساس و دانا یاد می کند که به همت ادراک وی جمعی از مستمعان افسرده دل به شور و شوق می آیند. نقل واقعه چنان که سعدی می گوید چنین است: «در جامع بعلبک وقتی کلمتی همی گفتم به طریق وعظ با جماعتی افسرده دل مرده، ره از عالم صورت به عالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه داری در محلت

۱- ناصر خسرو، دیوان، صص ۴۳۶ و ۴۳۷.

۲- صائب تبریزی، دیوان، ج ۱، ص ۳۱۰.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۹۸.

۴- صائب تبریزی، دیوان، ص ۴۳۶.

۵- نظامی گنجوی، اقبال نامه، ص ۵۷.



کوران. و لیکن در معنی باز بود و سلسله سخن دراز...» (۱).

سعدی، در حالی که از دریافت مطلب از جانب مستمعان نادان ناامید است، تنها به سبب هیجان ناشی از محتوای کلام، به سخن خویش ادامه می دهد و می گوید: «من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست که رونده ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر دراو اثر کرد و نعره ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش گفتم: ای سبحان الله! دوران با خیر در حضور و نزدیکیان بی بصر دور» (۲).
با این همه، سعدی در پایان حکایت بر این نکته تأکید می ورزد که تا مستمع شوقمند و فهیم نباشد، نباید انتظار شور و هیجان و توفیقی برای سخنور قائل بود:

فهم سخن تا نکند مستمع قوت طبع از مستکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی، گوی (۳)

عنصرالمعالی نیز در حین بازگویی پندهای نوشین روان، برای در امان ماندن از آفات رو به رو شدن با مستمعان نادان، توصیه می کند که: «اگر خواهی که بر دلت جراحی نینتند که به هیچ مرهم بهتر نشود، با هیچ نادان مناظره مکن» (۴).

۲- نامحرمان

هر مستمعی شایسته شنیدن هر سخنی نیست و تنها گوشهای محرم، شایسته شنیدن اسوارند، به تعبیر حافظ:
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش (۵)
مولوی معتقد است که تنها در برابر محرمان شایسته، می توان نقاب از چهره سخن برگرفت، درست همان گونه که اهل منزل خویشان را از نامحرمان پنهان می کنند و تنها در مقابل محرمان روی می گشایند:

چون که نامحرم درآید از درم پرده در پنهان شوند اهل حرم
ور درآید محرمی دور از گزند برگشایند آن ستیران روی بند (۶)



۲- همان، ص ۱۷۱.

۱- سعدی، کلیات، ص ۱۷۰.

۴- عنصرالمعالی، قابوس نامه، ص ۵۵.

۳- سعدی، کلیات، ص ۱۷۱.

۶- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۵- همان، ص ۱۸۱.

سعدی نیز تنها فردی را که صاحب دلی آگاه است، محرم اسرار و لایق شنیدن رازهای درون پرده می‌داند:

سخن را روی در صاحب دلان است نگویند از حرم الایه محرم^(۱)
هم او معتقد است بازگویی اسرار دل، مشروط به وجود مستمعی برخوردار از گوش جان است و بدون وجود چنین مخاطبی سخن شناس و محرم، سخن گفتن خطاست:
سعدیا با کر سخن در علم موسیقی خطاست
گوش جان باید که معلومش کند اسرار دل^(۲)

۳- ستیزه‌گران (نامستمان)*

بدترین نوع شنوندگان نامناسب، کسانی هستند که تنها به این نیت به سخنان گوینده گوش فرا می‌دهند که با لجاج، به ردّ و انکار او پردازند. برای چنین شنوندگانی، راستی و نادرستی و حق بودن سخن گوینده ملاک نیست؛ بلکه آنان با غرض‌ورزی، در پی بحث و جدل و محکوم کردن گوینده هستند و در حقیقت، گوش شنوا ندارند:

گفت هر مردی که باشد بدگمان نشنود او راست را با صد نشان
هر درونی که خیال‌اندیش شد چون دلیل آری، خیالش بیش شد
چون سخن در وی رود، علت شود تیغ غازی، دزد را آلت شود***

مولانا از این افراد با عنوان گویا و پر معنای «نامستمع» یاد می‌کند و معتقد است صدها سخن گوی زبان‌آور نیز قادر به پاسخ‌گویی و اقناع یک نفر از این نامستمان ستیزه‌جو نخواهند بود:

یک کس نامستمع ز استییز و رد صد کس گوینده را عاجز کند***
او افرادی را که در مقابل پیامبران الهی، به لجاج و ستیزه برخاسته‌اند نمونه‌ای از این نامستمان ذکر می‌کند و دلیل بی‌نتیجه بودن گفتگو با چنین افرادی را آن می‌داند که آنان

۲- همان، ص ۱۱۷۶.

۱- سعدی، کلیات، ص ۱۰۸۷.

*- عنوان «نامستمع»، از این بیت مولوی وام گرفته شده است:

یک کس نامستمع ز استییز و رد

صد کس گوینده را عاجز کند

(مثنوی، ج ۱، ص ۳۹۷)

***- مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۹۸.

***- مولوی، مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳۹۷.



محتوای پیام آسمانی فرستادگان الهی را - که با شیواترین زبان ممکن بیان شده بود - نیز نمی‌پذیرفته‌اند:

ز انبیا ناصح‌تر و خوش‌لهجه‌تر کی بود که گرفت دَمشان در حجر؟*
او در مقابل این ستیزه‌گران نادان، تنها و تنها سکوت و خاموشی را برمی‌گزیند که جواب ابلهان، خاموشی است:

پس جواب او سکوت است و سکون هست با ابله سخن گفتن، جنون**
جالب است بدانیم سعدی به جای سکوت در برابر این نامستمعان پرخاشگر، پیشنهاد دیگری دارد، او معتقد است که: سخن نرم در مقابل این درشت‌خویان بی‌فایده است؛ اما شاید بتوان همچون سوهانی، زنگار از وجود چنین کسانی سترد و پاسخی دندان‌شکن به آنان داد:

کسی که لطف کند با تو خاک پایش باش
وگر ستیزه‌برد در دو چشمش آگن خاک
سخن به لطف و کرم با درشتخوی مگوی
که زنگ خورده نگردد به نرم سوهان، پاک***

خلاصه کلام آن که: سخن گفتن بدون وجود مستمعانی پذیرا، کاری عبث است و متکلم از آن سخن گفتن با افراد نادان و نامحرم و ستیزه‌گر طرفی برنخواهد بست - حتی اگر به تمامی، آداب سخنوری را به جای آورد.



*- همان، ج ۱، ص ۳۷۹.

*- همان.

***- سعدی، کلیات، صص ۳۰۹ و ۳۱۰.

منابع

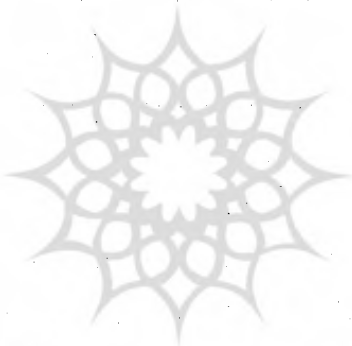
- قرآن کریم
- حافظ، شمس‌الدین محمد: دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۸.
- دهخدا، علی‌اکبر: امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۰.
- زردین کوب، عبدالحسین: شعر بی دروغ شعر بی نقاب، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
- سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله: کلیات، تصحیح و تعلیقات بهاء‌الدین خرّمشاهی، انتشارات ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- صائب تبریزی، محمدعلی: دیوان، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر: قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ نهم، ۱۳۷۸.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: احادیث مثنوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- مولوی، جلال‌الدین محمد: کلیات دیوان شمس، مطابق نسخه تصحیح شده بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات بهزاد، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
- مثنوی معنوی، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، انتشارات مولی، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین: دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی: کلیله و دمنه، به تصحیح محمد فرزاد، به اهتمام محمد روشن، انتشارات اشرفی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
- نصیری، محمد جواد: معیار البلاغه به ضمیمه ترجمه الصناعتین (تصنیف ابوهلال عسگری)، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.



- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف: اقبال نامه، به تصحیح وحید دستگردی، چاپخانه ارمغان، تهران، ۱۳۱۷.

- خسرو و شیرین، به تصحیح وحید دستگردی، مطبعه ارمغان، تهران، ۱۳۱۳.

- هاشمی بک، احمد: جواهر البلاغه فی المعانی والبیان و البدیع، مطبعه الاعتماد، مصر، ۱۳۵۸ هـ.ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



The Place of Audience in Oration

Mohammad Mahdi Naseh, Ph.D.

Hassan Basak

Abstract

Any task of oration assumes two components, an orator and an audience. The former may enhance his impressions by accounting for the place and position and receptiveness of the latter. This fact has been signed and explicitly admitted by every Persian poet or arator. Bringing up oratory skills and eloquence, this article focuses on different samples of written discourse and the role of audience in discourse style and structure. The samples given represent the works of great Iranian poets specially Jalal Al - din Moulavi. One can get good advice from this article for how to play part as an efficient orator or audience.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی